

بازشناسی منطق عملی معارف پروران بخارایی (مطالعه موردی؛ تفکر سیاسی احمد دانش)

سیده فهیمه ابراهیمی^۱

چکیده: روشنفکران امارات بخارا که همچون همه همتیانان ماواراءالنهری خود «جدیدی» نام داشتند، شالوده و بنیان فکری خود را بر آرا و آثار احمد دانش بخارایی استوار ساخته و او را پدر جریان ترقی پروری می خواندند. در این نوشتار به منظور بازشناسی منطق عملی اندیشه آنها، با بهره گیری از جستار روشنی چهار مرحله‌ای توماس اسپریگنر (مشاهده بحران، تشخیص درد، جامعه آرمانی، راه درمان) که بر فرایند شکل گیری اندیشه متغیر سیاسی (نه صرفاً خود اندیشه) تمرکز دارد، این سؤال را پی گرفتم که: اندیشه سیاسی احمد دانش طی چه فرایندهای بر مدار روشنفکری قرار گرفت و کنش او در این ساحت چگونه بود؟ مدعای پاسخ آغازین این است که: تعلق دانش به عنوان یک اندیشمند با فراست به زیست بومی در آستانه انحطاط و برخورد تجربیاتش با تکاپوهای اندیشمندان تاتار، اشغالگری روس‌ها در ماواراءالنهر و شکوه سرزمین آنها، در نهایت موجب شد تا آرای ترقی خواهانه او تکامل یابد و با تکیه بر آن، ضمن تحلیل علل بی‌نظمی در جامعه، راهکاری را برای بروز رفت از آن ارائه دهد.

واژه‌های کلیدی: احمد دانش، اسپریگنر، بخارا، روشنفکری، ماواراءالنهر.

Understanding the Practical Logic of Transoxianan Intellectuals' Ideas (Case Study: Ahmad Danesh Bukhari's Political Ideas)

Seyyedeh Fahimeh Ebrahimi¹

Abstract: Transoxianan intellectuals, who are called the "Jadidi," laid the foundation on their thoughts on ideas and works of Ahmad Danesh Bukhari, calling him the father of progressive movement in their land. In this paper, in order to understand the practical logic of their thinking, we uses the four-step approach of Thomas Sprigens (crisis observation, pain recognition, ideal society and treatment), that focuses on the process of forming a political thought, not just the thought itself. The main question is that, "In what process Ahmad Danesh's political thought established itself in the intellectual circle, and what his role in this area was?" The preliminary answer is that "he (as a thinker) belongs to a land on the verge of decline and dealing with his experiences with Tatar intellectuals, the occupation of Transoxiana by the Russians, and the glory of their land. These eventually led to his evolving ideas, based on which, he propose a way for improvement by analyzing the causes of disorder in society.

Keywords: Ahmad Danesh, Sprigens, Bukhara, Enlightenment, Transoxiana.

1 Assistant Professor, Department of History, Allameh Tabatabaei University sfebrahimi@atu.ac.ir

مقدمه

در مطالعه تاریخ اندیشه در ماوراءالنهر قرن سیزده قمری، بیشک یکی از تأثیرگذارترین و پیشوپرین چهره‌های ماندگار، احمد داش بخارایی است. تکاپوهای نوگرایانه او در فضای پُر رخوت و در عین حال در آستانه تحول این قرن، همواره مورد ستایش فرزندان معنوی اش در بخارا بوده و مطالعه آثارش به مثابه نقطه عطف حیاتشان به شمار آمده است (عینی، ۱۳۸۱: ۲۰). منظومه دانشی و اندیشه‌ای این متفکر حوزه‌های گسترده‌ای از ادبیات، سیاست، موسیقی، تاریخ، نجوم و ریاضی را در بر می‌گیرد. البته این تنوع و دامنه وسیع، به دلیل غلبۀ وجه سیاسی و اجتماعی این اندیشمند همواره در سایه قرار گرفته و آنچه غالب آمده، تحلیل اندیشه‌های او به مثابه یک نخبه و اندیشمند نوگرا بوده است. در رویکردی جزئی نگرانه این ساحت نیز با ابهامات و مسائل ناگشوده بسیاری همراه است که فهم آنها در تبیین فضای اندیشه‌ای زمانه و زیست‌بوم احمد داش بسیار راهگشاست. از این میان، شاید مهم‌ترین مسئله و ابهام مربوط به فرایند اندیشه‌ورزی اندیشمند، یعنی روندی است که در نهایت موجب شده تا او در چنان زمان و مکانی در جایگاه یک رهبر روشنفکر قرار بگیرد.

در جست‌وجوی الگویی نظری برای فهم این ابهام، رویکردی را که توماس اسپریگنز در کتاب فهم نظریه‌های سیاسی مطرح کرده است، مناسب یافته‌یم؛ زیرا منطق درونی یا عملی اسپریگنز برای بیان چگونگی فرایند شکل‌گیری اندیشه سیاسی است. از نظر او، مراحلی که هر متفکر سیاسی برای ارائه اندیشه‌اش می‌پیماید، عبارت است از: مشاهده بحران و بی‌نظمی، تشخیص درد، بازسازی خیالی دنیای سیاسی در ذهن و ارائه راه حل (اسپریگنز، ۱۳۷۷). تشخیص فرایند گفته شده (چهار مرحله اسپریگنز)، در میان آثار قلمی روشنفکران ابتدای قرن چهارده قمری بخارا (شاگردان احمد داش) به وضوح قابل رديابی است و نکته بسیار جالب این است که آشنایی آنها با احمد داش و آثار او، در هر یک از این مراحل از جایگاه قابل توجهی برخوردار است. البته مسئله‌ای که در این میان ذهن را به تکاپو وامی دارد، آن است که اگر روشنفکران بخارایی با اندیشه‌های احمد داش بحران را درک کرده و قدم به قدم پیش رفته‌اند، تفکر سیاسی خود او طی چه فرایندی بر مدار

ترقی خواهی قرار گرفت و کنش او در این ساحت چگونه بود؟ مدعای پاسخ آغازینی که جست‌وجو را با آن آغاز کردیم این است که: تعلق دانش به عنوان یک اندیشمند با فراست به زیست بومی در آستانه انحطاط و برخورد تجربیاتش با تکاپوهای اندیشمندان تاتار، اشغالگری روس‌ها در ماوراءالنهر و شکوه سرزمین آنها، در نهایت موجب شد تا آرای ترقی خواهانه او تکامل یابد و با تکیه بر آن، ضمن تحلیل علل بی‌نظمی در جامعه، راهکاری را برای بروز رفت از آن عرضه کند.

با وجود جایگاه ویژه این عالم بخارایی و آثار ارزشمندی که او را بحق برکشیده و چند درجه از اندیشمندان همنسلش و پس از او برتر ساخته، تبعات صورت گرفته درباره او بسیار کلی بوده و کمتر آثار او به صورت موضوعی و با جزئیات مورد تحلیل روش‌مند قرار گرفته است. یکی از اندک مقالات ارزشمندی که نظرات اجتهادی او را از میان آثارش بیرون کشیده، اثر «پائلو سارتوری»^۱ است که به شیوه جدیدی آثار دانش را کاویده و آرای او را در موضوع خاصی (اجتهاد نظری) مورد بررسی قرار داده است. در دیگر تحقیقات، از جمله مدخل ارزشمند «روشنفکری» (مرشدلو، ۱۳۹۴: ۶۲۳-۶۱۷) و یا اثر درخور اعتمای ادیب خالد با عنوان جدیدیه در آسیای مرکزی و اثر ریچارد پیرس به نام آسیای مرکزی در دورهٔ تزاری و ادوارد آلورث با عنوان آسیای مرکزی، تنها کلیاتی از آثار و شخصیت او مورد بررسی قرار گرفته است. تلاش نگارنده در نوشتار حاضر این بود تا نگاهی جزئی‌نگرانه بر وجودی از آثار این اندیشمند داشته باشد و ساحتی متفاوت از روند اندیشه‌ورزی او را بیابد؛ چنین رویکری تا حد زیادی بدیع است.

۱. گذری بر زیست فردی، اجتماعی و سیاسی احمد دانش

احمد مخدوم بن میربن یوسف حنفی صدیقی بخارایی ملقب به «احمد دانش» یا «احمد کله» در سال ۱۸۲۶/۱۲۴۲ق. در بخارا به دنیا آمد. می‌دانیم که تحصیل در مکتب و مدرسه او را قانع نکرد؛ لذا بیرون از برنامه‌های درسی مدرسه، از روی آثار عالمان بزرگ فارس، تاجیک و غرب علم طبیعتیات، ریاضیات، نجوم، هیئت، تاریخ، فلسفه و ادبیات را آموخت. البته خبری از اساتید و آموزگاران او نداریم (فرمہینی فراهانی، ۱۳۸۶: ۱۲۵). به

۱ Paolo Sartori(2016), “Ijtihād in Bukhara: Central Asian Jadidism and Local Genealogies of Cultural Change”, *journal of economic and social history of the orient*, Vol.59, Brill,pp.193-236.

نظر می‌رسد عدم اقبال او از ساختار جاری آموزشی، گرچه تا حدودی برگرفته از تجربه زیسته خود او در مدارس^۱ بود، اما فضای انتقادی شکل گرفته توسط اندیشمندان تاتار در بخارا نیز نقش مهمی در آن داشته است.

آوازه مهارت او در خطاطی و نگارگری موجب شد تا امیر نصرالله منغیتی (۱۲۴۲-۱۲۷۷ق) در سال ۱۲۶۶ق. او را به عنوان کاتب دربار به کار گمارد. از این زمان او از نزدیک در گیر شئون سیاسی گشت و نخستین مأموریت به رویه (۱۲۷۴ق) نیز در همین دوران محقق شد. پس از مشاهده شکوه امپراتوری و هم‌حضوری با علمای تاتار به این اندیشه افتاد تا در حکومت امیر نیز نظمی ایجاد کند، اما در این راه هیچ همراهی نیافت (عینی، ۱۳۶۲: ۴۳۳). پس از درگذشت امیر نصرالله، «امیر مظفر» (۱۲۷۷-۱۳۰۲ق) بر تخت امارت نشست و دانش را به دلیل تبحر در علم نجوم به عنوان منجم به خدمت گرفت. پس از تحولات سال ۱۲۸۵ (شکست نظامی در برابر روسیه)، امیربه منظور برقراری روابط اقتصادی و سیاسی، هیئتی را به دربار الکساندر دوم (حک: ۱۲۷۱-۱۲۹۸ق) اعزام کرد که در این میان دانش نیز حضور داشت (Рачьов، 1959: 182). او پس از بازگشت از این سفر عنوان «اوراقی» را از امیر گرفت و مقامی بلند به او پیشنهاد شد که البته نپذیرفت (صدر ضیاء، ۱۳۸۰: ۳۰۱؛ آتشین جان، ۱۳۸۰: ۴۰۶).

سومین سفر به روسیه در حالی رخ داد که امارت بخارا تمامی ویژگی‌های یک مستعمره را یافته و پیشرفت‌های روسیه نیز افزون شده بود. او در نتیجه مشاهده قدرت بازوی معجزه‌آفرین اندیشمندان روس و آشنایی با اندیشه‌های سویسیالیسم آرمانی متکران روسی، به زندگی در نوعی چارچوب اجتماعی- اقتصادی توجه یافت (معتمدنژاد، ۱۳۹۰: ۳۸). امیر که پیشنهادات و دیدگاه‌های دانش در قالب اندرزنامه (رساله‌ای در نظم تمدن و تعاون) را تهدیدی برای حکومت خود می‌دانست، تصمیم گرفت او را از پایتخت دور کند و به این منظور او را به عنوان مشاور قاضی به نواحی دوردست فرستاد. پس از درگذشت امیر مظفر، دانش از سمت خود استغفا داد و به بخارا بازگشت و در زمان حکومت امیر

^۱ او در نقد اوضاع مدارس گفته است در کتابخانه ما غیر پنج، شش جزو اجزای نجومی عاریه از عربی و فارسی کتابی نبوده است. نه از لغت و اصطلاح، نه از بدایع و کلام (دانش، ۱۹۸۸: ۶۳). عبدالرئوف فطرت هم در این باره گفته است در خانات کتابخانه هم یافت می‌شد، اما همه کتاب‌های آن را علمای برای مطالعه برده و مال خود کرده‌اند (فطرت، ۱۳۹۰: ۴۱-۴۲).

عبدالاحد (۱۲۷۱-۱۳۲۸ق) به تعبیر عینی «به طرز نفقه کتابخانه‌داری مدرسهٔ جعفر خواجه به او داده شد» (عینی، ۱۳۶۲: ۴۳۳). کانون کوچک ترقی‌خواهی که در منزل او شکل گرفته بود، مربوط به همین ایام است. در آمدوشد پیوستهٔ متفکران و هم‌قدمان این محافل، نقد جامعهٔ بخارا و یافتن راههای برون‌رفت از شرایط بحران‌زده آن و تبادل اندیشه‌های نو در جریان بود (مسلمانیان قبادیانی، ۱۳۸۳: ۱۳؛ عینی، همان).

تعامل دانش به عنوان یک عالم با طایفهٔ قدرتمند علمای بخاراکه علاوه بر تعلق به طبقهٔ درباریان، در شئون مختلف حیات اجتماعی نفوذ کامل داشتند (ر.ک. عینی، ۱۳۸۱: ۹۵)، یکی از مسائل تأثیرگذار بر زندگی اوست. آنها که به قول عینی ضمن مداخله در همهٔ امور امارت از تاریخ عالم، سیاست‌دانی، تدبیر منزل، تربیت اولاد و مدنیت اسلام و اروپا هیچ خبر نداشتند (همان، ۳۲)، احمد را کافر می‌خواندند و او را به دلیل آگاهی از نجوم و احوال آسمان (همچون خسوف و کسوف) جادوگر و فرزند شیطان خطاب می‌کردند (عینی، ۱۳۶۲: ۲۱۳). گرچه به نظر می‌رسد جامعیت علمی دانش، او را از گزند منتقدان و حتی امیر دور می‌داشت، اما عینی گفته است: با وجود انتقادات تند، به خاطر تقدیر بلندش یا به صورت تصادفی از امیر مؤاخذه سخت نمی‌دید. این در حالی بود که بسیاری از منتقدان از ییم مجازات امیر ترک دیار کرده، بعضی به تبعید عمر گذراندند، جان دادند و بعضی گوشه‌گیری اختیار و از مردم و اهل دربار قطع ارتباط کردند (عینی، ۱۹۸۱: ۹۹). دانش در واپسین سال‌های عمرش نیاز به تحولی بنیادین در جامعه را در رساله‌ای که خود نامی بر آن ننهاد،^۱ بیان داشت. پس از مرگ او پروردگان مکتبش با نام «معارف پروران» و «نواندیشان بخارا» تداوم بخش مرام فکری او شدند.

۲. بازشناسی منطق عملی دانش

۲-۱. مشاهدهٔ بحران

از دیدگاه اسپریگنز، نقطهٔ عزیمت متفکران سیاسی بحران‌هایی است که جامعه با آنها درگیر است و بیشتر آنها آثار خود را نیز در همین زمان نوشته‌اند (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۳۸-۳۹). از نظر او نخستین سؤال پژوهشگر برای دست یافتن به چگونگی شکل گیری

^۱ بعدها رسالهٔ تاریخی نامیده شد.

اندیشهٔ متفسّر این است که مشکل او چیست؟ چه چیزی او را برانگیخته تا تعمق و تفکر ذهنی را به صورت اندیشهٔ سیاسی منسجم و اساسی به رشتة تحریر درآورده؟ چه نارسانی و بی‌نظمی مشخصی را می‌خواهد درمان کند (همان، ۵۶-۵۵). نکتهٔ بسیار مهم در منطق درونی یا عملی اسپریگنر این است که پا به پای متفسّر پیش می‌رویم تا بینیم در فرایند شکل‌گیری اندیشهٔ او چه اتفاقی افاده و اندیشهٔ او چگونه شکل گرفته است. بنابراین پژوهشگر نه از نتیجه، بلکه از احساس مشخص سردرگمی و حیرتی که در ابتداء نظریه پرداز را به تفکر و ادراسته است، شروع می‌کند؛ یعنی نقطه‌ای که متفسّر خود آغاز کرده است (همان، ۳۸).

در حیات احمد دانش مقاطع و بزنگاه‌هایی وجود داشت که در آن تصویر دنیای جدیدی در مقابل اندیشهٔ او خودنمایی می‌کرد و امکان قیاس بین آنچه «هست» و آنچه «می‌تواند باشد» را برای او فراهم می‌ساخت. اینجا درست همان نقطه‌ای است که او به تحریر رسیده و بحران را فهم کرده است. البته بی‌شک عوامل متعدد درونی و بیرونی در فهم بحران که در یک فرایند دینامیک در طول حیات او تکامل و عمق یافته است، مؤثرند. این فرایند در حیات احمد دانش سه مقطع را در بر می‌گرفت.

۱-۲. سال‌های علم آموزی؛ علمای نواندیش تاتار و در ک تنزل احوال علمی بخارا

نخستین مقطع حیات دانش که تا آغاز جوانی او را در بر می‌گرفت، با محیط علمی و فرهنگی بخارا گره خورده است. شهرت مدارس بخارا سبب شده بود که طلبای از هند، کشمیر، روسیه و ترکستان شرقی و تاتارستان به آنجا بروند. گفته شده است که در آغاز قرن سیزده قمری تنها در مدارس بخارا سه‌هزار طلبه تلمذ می‌کردند (اشپولر و دیگران، ۱۳۷۶: ۲۹؛ سید بلجوانی، ۱۳۸۴: ۲۷-۲۸). افرادی که به مدارس بخارا می‌آمدند، بیشتر در جست‌وجوی تحصیلات عالیه بودند؛ زیرا این شهر قبة‌الاسلام و قوت اسلام به شمار می‌آمد. البته احوال علمی این سرزمین به تدریج رو به تنزل نهاد و در یک روند تدریجی دروس پایه‌ای چون اصول فقه از جدول دروس خارج و حواشی جایگزین آن شد. طلاب حتی تاریخ سرزمین خودشان را هم نمی‌خوانندند (عینی، ۱۳۶۲: ۱۶۴؛ Khalid, 2003: 2). صدرالدین عینی می‌گوید: این مدارس لانه تعصب شده‌اند (عینی، ۱۳۸۱: ۴۸). او از قول

دانش، نظام آموزشی بخارا را این گونه توصیف کرده است که: «... جمع آمدن چند نادان، بی ادبانه و نفهمیده غوغای برداشتن و هر چند گاه طبق مویز و حلوای جامه و تنگه که به ظلم و غصب از طالب علم فقیر بستانند و به استاد دهنده او به شادی و فرح در کیسه کند. استاد از بسیاری سخن کردن و حرف زدن دلمرده باشد... و در درون گنبدی فراخ در گرما و سرما مسجون باشد» (عینی، ۱۳۶۲: ۱۷۰).

آن گونه که منابع نقل کرده‌اند، تا میانه قرن سیزده قمری مدرسان بخاری به منطقه ولگا دعوت و طلاب جوان تاتار نیز برای ادامه تحصیل به سمرقند و بخارا اعزام می‌شدند (بنیگسن و ویمبوش، ۱۳۷۸: ۱۲۰). همین سنت، شهاب الدین مرجانی (۱۲۳۳-۱۳۰۶ق) عالم مشهور تاتار را برای تحصیل و سپس تدریس به آنجا کشاند. تحت تأثیر فضایی که پیش از او توسط کورسوی^۱ (۱۲۲۷-۱۱۹۰ق) دیگر عالم تاتار در بخارا شکل گرفته بود، مرجانی ضمن انتقاد از شیوه تعلیم و تربیت مدارس بخارا که مبتنی بر تکرار و از برکردن بود، بر کلامیّون تاخت و از لزوم گشایش باب اجتهداد فردی به منظور فائق آمدن بر انجام فکری و پاسخگویی به مسائل جدید پیش‌آمده، سخن گفت (ر.ک. رئیس‌نیا، ۱۳۸۷: ۴-۵۱). البته علما نیز در برابر این تکاپوها خاموش نماندند و احتمالاً به دلیل بالا گرفتن کار، آنها در نهایت ناگزیر به امیر نیز متولّ شدند؛ به گونه‌ای که گفته شد حکم قتل کورسوی را از امیر گرفتند و مرجانی نیز با حکم تکفیر آنها، از بخارا متواری شد (همان). احمد دانش در تمام این سال‌ها در نقطه ثقل این هیجانات یعنی در بخارا زندگی می‌کرد؛ به همین دلیل علاوه بر فهم رویکرد انتقادی این روشنفکران، به حقیقت وجود بحران و بی‌نظمی در جامعه علمی و دینی بخارا نیز بی می‌برد.

۲-۱-۲. ورود به عرصه سیاسی بخارا؛ حضور در دربار امیر نصرالله و سفر به روسیه

در دو میان مقطع مهم حیات دانش، بعد سیاسی غلبه یافت و او در محیط کاملاً متفاوتی قرار گرفت. امیری که او کاتب دربارش بود (امیر نصرالله)، به غذاری و خون‌خواری شهرت داشت و به همین دلیل نیز بخاراییان وی را امیر قصاب نامیده بودند. اگر امرا و سران سپاه اندکی اظهار نارضایتی می‌کردند، کشته یا تبعید می‌شدند و اموالشان مصادره

^۱ وی از پیشاهنگان اصلاحگری دینی در بین تاتارهای قازان و فارغ التحصیل مدرسه بخارا بود (رئیس‌نیا، ۱۳۸۷: ۹-۴۸).

می شد (ر. ک. غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۱۰). در ایام او رفت و آمد نظامیان روس در مرزهای مأواه النهر شدت یافت، اما تا پایان حیاتش روس‌ها از سیر دریا عبور نکردند و او را در تمام مأواه النهر قاهر و غالب می‌دانستند (دانش، ۱۹۶۰: ۵۲). دانش پس از مأموریت نخست به روسیه (۱۲۷۴ق/ ۱۸۵۷م)، با مشاهده بی‌واسطه نحوه سیاست‌ورزی درباریان، ناخوداگاه حکومت‌داری امیر و امپراتور را در ذهن مقایسه کرد: این تجربه بسیار متفاوت نقطه عطف بر جسته در فرایند شکل‌گیری اندیشه سیاسی دانش شد. تضاد (نه صرفاً تفاوت) میان دنیای زیسته او با این دنیا، او را متوجه ساخت و به تعییر مصحح کتاب نوادر الواقعی «چشم او گشاده و پر نور و عقل او بال و پردار می‌گردد» (دانش، ۱۹۸۸: ۱۵). او حال خود را در مجلس دربار امپراتور این‌گونه توصیف کرده است که: «سراسیمه به عقب می‌نگریستم، عجاله‌الوقت به ترس و لرز پا پیشتر می‌بردم و به دهان و زبان اشاره می‌دادم که ما بی‌زبانان و از صحراء رسیدگان و به رسوم و اصول شهری شما نادانان، معذورمان دارید» (همان، ۱۶).

اندکی پس از بازگشت او، تخت بخارا به امیر مظفر رسید. لشکرکشی‌های او به خوقدن، حتی به هنگام محاصره تاشکند (که بخشی از خاننشین خوقدن بود) توسط روسیه، همچنان برقرار بود. برخی از امرا پیشنهاد کردند که در این شرایط امیر به تاشکند برود، اما او نپذیرفت و خوقدن را تصرف کرد. در همین سفر خوقدن، دانش نیز با اردوی سلطانی همراه و شاهد عینی بسیاری از حوادث بود. لذا با انتقاد از امیر، در بیان حجت او در عدم دفاع از تاشکند گفت که او (امیر) معتقد بود آنکه در تاشکند غلبه یافته، نوکری از ارتش روسیه است. برای من مایه ننگ است که با یک نوکر طرف شوم. اگر بخواهم با روس‌ها در گیر شوم، یک راست به سمت مسکو می‌روم (دانش، ۱۹۶۰: ۴۰). امیر در آستانه حمله روسیه، سرکرده‌ای بی‌کفایت بر سپاهیان گمارد و حقوق آنها را نیز به دلیل مشکلات مالی کسر کرد. وزیر نیز که امور مالی دولت را رتق و فتق می‌کرد، هوشمندی و کفایت لازم را نداشت. او امور مملکت را حتی به اطلاع امیر نیز نمی‌رساند و یا شاید جرئت این کار را نداشت. این‌گونه بود که امور مملکت اختلال کلی یافت و امنیت و آرامش رخت بر بست (همان، ۴۶-۵۰).

خرج گزار شدن بخارا در ایام این امیر، بر ابعاد بحران افزود و در همین ایام دو سفر

دیگر دانش به روسیه صورت پذیرفت. فضای حاکم بر روسیه در نیمه دوم قرن سیزده تأثیر عمیقی بر او گذاشت. حضور اندیشه‌ورانی مانند هرزن،^۱ بلینسکی،^۲ چرنیشفسکی^۳ و تلاش آنها در راه پاره کردن زنجیرهای سنتی نظام فرمانروایی خود کامه تزاران روس، تشویق و تحريك آزادی خواهان برای کشتن بلندمرتبگان نظام تزاری و پشتیبانان آنان - که در فرجام آن در سال ۱۲۹۹ امپراتور وقت (الکساندر دوم) را کشتند - (حائزی، ۱۳۷۴: ۲۴۱) و همچنین محاکمه یکی از روشنفکران روسی در دادگاه، همه و همه به طور طبیعی زمینه قیاس و فکر درباره دور بودن کشورش از همه آن چگونگی‌ها را فراهم ساخت و خود به خود نادانی کشور و مردمش را محکوم می‌کرد. در پس این تحیر، حسرت به سراغ او آمد و فهمی را که از بحران موجود در امارت داشت، این گونه به تصویر کشید که: «سرزمین ما از همه عالم به دور مانده و در گوشة فقر و گدازی مسکن دارد و حتی از وزیدن باد معرفت به بیم و هراس می‌افتد. در واکنش به این دریافت، این سؤال مطرح می‌شود که سبب چیست که همه دانش و فرهنگ مخصوص حاکمان فرنگ شده است؟ علت چیست که همه دانایان و ماگرنگ و دنگ؟» (دانش، ۱۹۸۸: ۱۶).

۲-۱-۳. اشغال نظامی ماوراءالنهر و خراج گزار شدن بخارا

سومین نقطه عطف در فرایند شکل‌گیری اندیشه دانش به لحاظ زمانی با نقطه پیشین تقریباً هم‌پوشانی دارد. استیلای روس‌ها بر تاشکند اندک‌زمانی بعد از فوت امیر نصرالله به وقوع پیوست. در راستای تلاش برای ممانعت از پیشروی روس‌ها در خاک امارت، حکومت با افزایش خراج، به ساخت بارویی مستحکم مبادرت ورزید و سپاهیان را در مرز مستقر ساخت (دانش، ۱۹۶۰: ۵۰، ۵۸)، اما روس‌ها به راحتی توانستند ارتش بخارا را درهم کوبند. نابرابری دو سپاه او را به فکر انداخت و همان سؤال مشهور عباس‌میرزا را پرسید که منبع قدرت آنها کجاست؟ سبب به آسانی غلبه کردن روس چیست؟ و چرا سپاهیان بخاری با همه جانفشنانی هایشان نتوانستند در برابر نظامیان روس تاب بیاورند؟ قوت مادی آنها، هم او را به ترس می‌انداخت و هم به خود جلب می‌کرد (همان). در این نقطه،

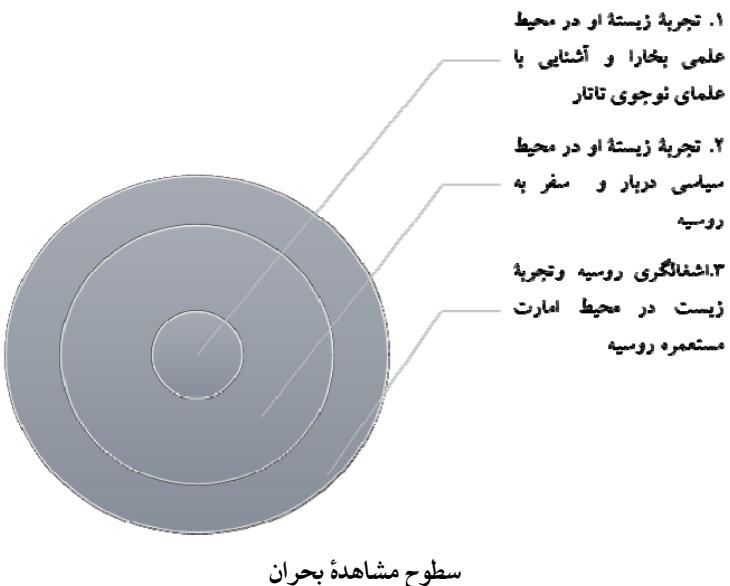
۱ Herzen

۲ Belinskii

۳ Chernyshevskii

۴ احتمالاً منظور نادان و جاهل است.

زیست او در یک جامعه مستعمره آغاز شد و با همه تجاری که او را به دنیای خارج از وطن پیوند می‌داد، به دنبال یافتن ریشه‌های بحران در جامعه خود بود.



۲-۲. تشخیص درد

منطق مشاهده حکم می‌کند که وقتی نظریه پردازی شرایطی را نامنظم تشخیص داد، زمینه مشاهده را نیز بررسی کند. لذا در این مرحله این سؤال مطرح می‌شود که اگر اوضاع نامرتب است، دلایل آن چیست؟ (اسپریگنز، ۱۳۷۷، ۸۰). در بازشناسی عواملی که از نظر دانش علل بنیادین بحران (عقب افتادگی حیرت‌انگیز و انحطاط جامعه بخارا) بودند، چندین عامل برجستگی بیشتری یافته و درون‌مایه پر تکرار بیشتر آثار و گفتار او در سه دهه پایانی حیاتش شده است. این عوامل عبارت است از:

۱-۲-۲. پایین بودن درجه مدنیّت

یکی از کلیدی‌ترین پاسخ‌هایی که اندیشمندان اسلامی به سؤال «چرا انحطاط؟» داده‌اند، ضعف دانش و نبود کارشناسی و عقب ماندن از قافله علوم جهانی بود. احمد دانش در گام نخست، علت بی‌نظمی و مشکل را در همین امر می‌دید و به همین دلیل گفته است: «مسئله

در این است که یراق آنها دیگر و تشکیلات عسکری آنها به گونه‌ای دیگر است. سبب در بلند بودن درجهٔ مدنی و تأمینات مادی آنهاست» (دانش، ۱۹۸۸: ۲۶). او تقاضت را در داشتن طلب برای کسب دانش توسط فرنگیان و نداشتن آن از جانب مسلمانان می‌دانست (Rach'ov, 1959: 192)؛ لذا به سرعت به این جمع‌بندی رسید که باید از همان دانش و کارشناسی علیه آنها بھره برد. این بدان معناست که دانش برخلاف بسیاری از علمای زمان خود، در تردید پذیرش و یا عدم پذیرش برتری غیرمسلمانان عمر نمی‌گذراند. او از ایام نوجوانی می‌دید که در امارات صغیر و کبیر اهل علم و هنر را داشمن می‌دارند (دانش، همان، ۵۳)، اما در روسیه اصناف مردان دانشور با هر علم، دائم مجتمع‌اند و در صلاح ملک و دولت رأی و مشورت می‌کنند. او می‌دید که روس‌ها قصد آبادی دنیا دارند و برای بهبود حیات خلق می‌کوشند و آرزو می‌کرد که در دیار خود نیز مثل اینها را بینند (همو، ۱۶). او برای آنکه هموطنانش را در این تحلیل همراه سازد، به صورت مفصل در کتاب خود دربارهٔ توفیقات عقل و خرد انسانی در جهان و از جمله روسیه سخن گفت. هدف وی آن بود که با ارائهٔ این تصویر خواننده را برانگیزاند و همان قیاسی که در ذهن او ایجاد شد، در مخاطبش (اعم از خاص و عام) نیز شکل گیرد تا شاید او نیز خواهان این ترقی شود و با این خواهش و میل در راه آن گام بردارد.

۲-۲-۲. حکمرانان نالایق و کارداران بی‌کفایت

گرچه دانش از نزدیک شاهد بی‌ترتیبی‌های دربار امیر بود و چنانچه از آثارش برمی‌آید از احوال حکمرانان ممالک دیگر نیز بی‌خبر نبود، اما بازدید میدانی از روسیه و طرز دولت‌داری آنها که بلاد اسلامی را متصرف شدند، موجب شد تا دیدگاه انتقادی‌اش درباره ساختار حکومت بخارا بروز کند و در دو سطح، شخص امیر و سایر دولتمردان را عامل بحران و درد بداند. دربارهٔ شخص اول و دوم امارات بی‌محابا می‌گفت: این فرمانروایان که حالا ما حضرات امیر و جناب وزیر می‌خوانیم «اولئک کلانعام بل هم اصلّ هستند، به دلیل احکام شرعیه مراتب عزل ایشان ظاهر می‌شود». او به عنوان یک فقیه حکم داده بود که اگر کسی از حکم این حضرات سربیچی کند، یاغی و طاغی نخواهد بود. او می‌گفت: «به کثافت شاهان و امیران و دست بکاران ناپکار، آثار مدنیت

قدیم و بزرگ ماوراءالنهر از بین رفته است» (دانش، ۱۹۸۸: ۱۶). به اعتقاد او از دست رفتن شهرهایی همچون تاشکند، به دلیل پریشانی و جنگ‌های داخلی خوانین و امیران ماوراءالنهری بود (همان، همان، ۵۳-۵۴).

البته دانش علت ناکارآمدی حکمرانان را نیز جست‌وجو می‌کرد. در گام نخست بر سلوک کلی آنها که قهر و غلبه بود، می‌اندیشید و می‌گفت اسلوب سلاطین ماوراءالنهر از نظم و نسق چنگیز است. در اصل، وضع این سبک فقط برای این بود که شکوه و هیبت چنگیز افزون شود و دافعه‌ای در ذهن و دل دشمنان او ایجاد کند (همان، ۱۷۷). در گام دیگر، علت ناکارآمدی را در عدم آموزش صحیح می‌دید و می‌گفت: «از آنجا که امرای این دیار از خردی مهدب و مودب نیستند، به فنون ادبی نرسیده، تاریخ نخوانده و نشنیده‌اند، بعد از آنکه صاحب امر و حکم شوند، انانیت فرعونی در مخیله ایشان ممکن می‌شود. شرع و نقل را هم تابع حکم خود کنند، خود را به تشویش و خلق را در عذاب اندازند» (دانش، ۱۹۶۰: ۴۱-۴۲).

در سطح دوم، علاوه بر امیر، دیگر ارکان دولت را نیز علت ناکارآمدی می‌دید؛ زیرا علاوه بر طمع جاه و نان، بیشتر خادمان دربار به سبب خصلت بخل خود هیچ‌گاه صلاح ملک و اهل عقد و هنرپروران را نمی‌خواهند (همان، ۱۸۰، ۲۰۱، ۱۹۸۸). چگونگی انتخاب کارگزاران در روسیه او را مجدوب ساخته بود؛ به همین دلیل آنگاه که از فرمانده لشکر سخن می‌گفت، تصویر وزیر جنگ روسیه را به خاطر می‌آورد که هنگام سفر به پترزبورگ با او روبرو شده بود: «... من او را میریخی تصور می‌کرم که فرعون و نمرود را از خادمان خود می‌دانست» (همان، ۴۶).

۲-۲-۳. علمای دین

دانش از طبقه علمای بخارا بودو حتی در برخی از سفرهایش به روسیه عنوان میرزا و امام را نیز داشت. با این همه از شیوه برخورد سران مذهب با پیچیدگی‌های اجتماعی آن روزها سراسرگاری نداشت. مناظره‌های بی‌جهت و طولانی آنها درباره حرام یا حلال بودن چراغهای نفت‌سوز که به تازگی وارد بخارا شده بود، نمونه‌ای از رویکرد آنها نسبت به مسائل اجتماعی بود و این مواضع نمی‌توانست همدلی دانش را به همراه داشته باشد.

(حائزی، ۱۳۷۴: ۲۴۲). او که از همان نوجوانی عدم مطابقت فناوا و سخنپردازی‌های علمای دین با باطن شریعت را دریافته و از ظاهر پرستی علمای به تنگ آمده بود، ندا بلند کرد که: «شما میوه از تاک می‌خورید. دیگر غم ندارید اگر بیخ آن را کرم بزند و سرش را سرما» (دانش، ۱۹۸۸: ۲۶).

۲-۳. آرمان شهر دانش؛ بازسازی جامعه‌ای خیالی با جایگاهی والا برای مردم

از دیدگاه اسپریگنتر اگر شخصی اوضاع سیاسی را که در آن زندگی می‌کند، به نحوی نامنظم تشخیص دهد، معنی اش این است که اوضاع منظمی می‌تواند به وجود آید. متفکر در این مرحله الگوی جامعه خوب را در ذهن خود مجسم می‌کند. بازسازی نظریه‌پرداز، طرح جامعه‌ای است که باید باشد. تصور آنچه که باید باشد، سویه آرمان شهری اندیشه سیاسی است (اسپریگنتر، ۱۳۷۷: ۱۲۰).

فرایند و نقاط عطفی که پیشتر از آن سخن گفتیم، در نهایت موجب می‌شود که دانش پس از دریافت علل بحران، عالم جدیدی را بازسازی کند. مهم‌ترین ویژگی این آرمان شهر که به طور قطع اسلامی است، داشتن نقش برجسته هم‌ریف با دولت‌های اروپایی در ایجاد تمدن و ترقی بشر است. ساختار سیاسی که دانش در آرمان شهر خود به تصویر می‌کشید، همچنان نظام پادشاهی و سرنشسته همه امور در دستان یک سلطان عادل بود. الگویی که او در این باره پیش روی خود داشت، امپراتوری روسیه بود زیرا در تمدن، نظم و ترقی هزار درجه بالاتر از مملکت‌داری امیر بخارا بود. البته آنچه که اندیشه دانش را در این ساخت برجسته می‌ساخت، توجه به جایگاه والا مردم و رعایا در این نظام بود؛ زیرا در نظام خیالی او، پادشاه در رأس هرم قدرت از آن حیث قرار دارد که مسئول‌ترین فرد است. او خادم خلق و نفعه خور (البته به قدر ضرورت) از خزانه رعیت است. این تصویر با «هست‌ها» یعنی حقیقت حکومت امیری بخارا که تمام اهالی آن هم در کنار دیگر دارایی‌های امارت، جزء مایملک شخصی امیر به حساب می‌آمدند، از بایدهای اقلابی است (عینی، ۱۳۶۲: ۶۶۸). البته دانش همچنان پادشاه را سایه خدا می‌دانست و در تحلیل این صفت چنین گفته است که: عادت سایه آن است که از صاحب سایه تبعیت کند. پس همچنان که خداوند بر احوال بندگان اطلاع دارد، پادشاه نیز باید از احوال رعایا مطلع باشد

و همچنان که خداوند هر یک از بندگان را به وسیله‌ای روزی می‌دهد، پادشاه نیز باید روزی رعایا را از طریق اعطای منصب و اجرای خدمتی که لائق هر یک باشد، مقرر کند (داشن، ۱۹۸۸: ۱۵۲).

در گام دوم، از آنجا که دانش مسئولیت اداره حکومت را بسیار سنگین می‌شمرد، با تأکید بر اصول نوین و تغییر در دولت‌داری، جامعه‌ای را به تصویر می‌کشید که پادشاه مردمان زیرک در هر طبقه را جمع و دارالمشورت تعیین می‌کند و سپس یک رئیس دانا با مواجب بر آن مقرر می‌کند تا طبقات مردم در آن گردآیند و در امور ولایت مشورت کنند (همان، ۱۵۳).

تأکید بر جایگاه مردم و ترقی احوال زندگی آنها دانش را بر آن داشت که در اندرزنامه خود پادشاه را با دقت و جزئیات بیشتری با وظایفش نسبت به آنها آگاه کند. پادشاه وظیفه قطع خصوصت در میان آنها و دریافت زکات و مالیات از روی انصاف و ایمن کردن بازارشان را دارد. علاوه بر این، از حقوق رعیت بر سلطان آن است که نسبت به همه مسلمانان بهویژه مساکین متواضع باشد و به دلیل ولایت و سلطنتی که دارد بر هیچ کس اظهار کبر نکند (همان، ۱۵۷). پادشاه عادلی که دانش از آن سخن می‌گفت، فیض عدل و احسان خود را بر جمیع رعایا می‌گستراند؛ زیرا او سایه حق است. رحمت خداوند شامل مؤمن و کافر است، پس احسان پادشاه نیز باید به نیک و بد تعلق گیرد. برای حفظ آرامش خلق، پادشاه باید همیشه از احوال دشمنان آگاهی باید و نگذارد که دشمن از او خبردار شود. هنگام رخ دادن جنگ، صلح را پیشه و همیشه با دشمنان مدارا کند (همان، ۱۵۲)؛ زیرا در آشوب جنگ، توده‌های مردم بیشترین آسیب را می‌بینند.

دانش همه عمران و آبادانی و شکوه روسیه را برای مردم خود آرزو می‌کرد. در همین راستا، در حکومت آرمانی او هر جا که رباط و پل حاجت باشد یا راه از سیل و باران خراب شده، در تعمیر آنها به قدر امکان می‌کوشند تا آیندگان و روندگان در آسایش باشند (همان، ۱۶۵).

به نظر می‌رسد در یک جمع‌بندی، درون‌مایه این آرمان شهر را باید «ترقی و آسایش خلق از طریق پادشاه عادلی» دانست که خادم خلق است و هرگونه شکوهی را برای آنها می‌خواهد.^۱

^۱ غفوراً ف درباره آرای دانش گفته است روح تمام گفته‌های او را محبت نسبت به مردم و توجه به خوشبختی آنها فراگرفته است (غفوراً، ۱۹۹۷: ۱۱۲۸).

۲-۴. راه درمان

در این مرحله متفکر سیاسی وضعیت مطلوب را تجویز می‌کند. راه حلی که او ارائه می‌دهد به این معناست که اگر چنین شود، مشکلات حل می‌شوند. بنابراین نکته اصلی در راه درمان، بحث «هست» و «باید» است. «هست» همان توصیف جهان است و «باید» یعنی آنچه که درست و بهتر است باشد، اما نیست. در اندیشه سیاسی «باید» شاخص وضعیتی مطلوب است که جایگزین وضع موجود می‌شود (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۶۱).

از اندیشه اسپریگنز این گونه بر می‌آید که مراحل ۳ و ۴ در جستار روشی او (یعنی شناخت آرمان شهر و بحث راه حل) هر دو به بایدها نظر دارند. نکته بسیار مهمی که مرحله سوم را از چهارم جدا می‌سازد، بحث واقع‌گرایی متفکر است. به این معنا که او باید در بخش حاضر به بایدهایی پیردادزد که در جامعه او امکان تحقق دارد.

شناخت دانش از جامعه‌اش او را به این باور می‌رساند که ناگزیر است دنیای آرمانی را که مطلوب اوست رها کند و بایدهای حداقلی را به جامعه و حکومت پیشنهاد دهد. خود او این گونه نقل کرده است که پیش از تصنیف نوادرالواقعی چند بار به امیر و فرزندش عبدالاحدخان، از راه خیرخواهی و عاقبت‌اندیشی قبایح کارها و بیهودگی کارداران را با دلیل و به تفصیل گفت، اما نتیجه‌اش فقط استهزاء بود. نگارش کتاب نوادر الواقعی در همین ایام آغاز شد - حدود ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ق- (دانش، ۱۹۸۸: ۱۵). این اثر که به نوعی از الگوی نصحيت‌نامه‌ها پیروی می‌کند، همچون همه آنها زمینه ظهورش بحران‌های سیاسی و اجتماعی و انگیزه اصلی نویسنده آن نیز همچون عموم اندرزنامه‌نویسان نقد و هشدار و تربیت حکمران از طریق برانگیختن نوعی نگرانی و حدت بخشیدن به آن بوده است (منوچهري، ۱۳۹۷: ۲۸). بر همین اساس، او نیز گفته است: «غرض از تحریر، به دست آوردن سرشناسی امر و یافتن نوک کلاوه حکم است» (دانش، ۱۹۸۸: ۲۱۱).

۱-۱-۱. ارکان حکومت

به طور قطع دانش جزء اندیشمندانی است که آغاز فرایند اصلاح را از هرم قدرت و دربار امیر مؤثر می‌دانست. در کی که او از نظام اندیشه‌ای امیر داشت، موجب شد تنها از

او بخواهد وجود بی‌نظمی و نیاز به اصلاح را پذیرد و معتقد بود که: «همین یک برای برپایی زندگی نوین در بخارا کافی است» (غفوراف، ۱۹۹۷: ۱۱۲۸). از آنجا که باور داشت امیر محدود کردن قدرت خود را به هیچ روی برنمی‌تابد، برای رام شدن قدرت و افزایش اقبال او به اندرزها، اصلاح نهاد وزارت را پیشنهاد کرد. گرچه قوشیگی در امارت مقام وزیر اعظم را داشت، اما عموم علماء در کسوت قاضی کلان و مراتب ذیل او و شیخ‌الاسلام و طبقات خواجگان و سادات، مداخله تام در این نهاد داشتند. لذا دانش چنین پیشنهاد کرد که همه امور مالی امارت را به نهاد مستقل وزارت بسپارد و بر آن دو وزیر کارداران بگمارد تا یکی درآمد کشور را تحلیل و دیگری خرج آن را نظارت کند (دانش، ۱۹۸۸: ۱۳۰). پیشنهاد عمومی او درباره صاحب‌منصبان این بود که با توجه به اینکه بیشتر آنها به علت خصلت بخل خود هیچ‌گاه صلاح ملک را نمی‌خواهند، لازم نیست که این گروه دائم در دربار مقیم باشند (همان، ۲۰۱). همچنین افرادی که انتخاب می‌شوند، باید نمایندگان کسب و پیشه‌های گوناگون باشند و آداب آنها سنجیده شده باشد (همان، ۲۱۲). افراد با عقل و دانش کافی می‌توانند درد جامعه را به پادشاه برسانند، مصلحت دهند و راه نجات جویند.

آرزوی او این بود که شاید امیر یا وزیر یا قاضی کلان یا دیگر کارداران روزی متنبه شوند و بر سر انصاف آیند. برخی بدعت‌های خانمان‌سوز را برطرف کنند و مسائل شرعی را از روی شرع و امورات حکومتی را از روی عدالت به اجرا درآورند؛ شاید رخنه‌های دین مسدود ویرانی‌های ملک مرمت شود (صدر ضیا، ۱۳۷۷: ۱۶۹).

۱-۴-۲. دانش و مدنیت جدید

یکی از عیان‌ترین موضوعات در آرای دانش این است که او روسیه را به عنوان الگو پذیرفته بود و هیچ شباهی در این رویکرد خود نداشت. البته منظور از این پذیرش تقليید نیست، بلکه او امپراتوری را به عنوان منبع مهمی از دانش و ابزارهایی می‌دید که می‌توان به کمک آن جامعه بخارا را بازسازی کرد و از تهدید نابودی نجات داد (Becker, 2004: 159). او همچون عباس‌میرزا ترقی و قدرت مملکت را تنها از طریق تقویت قوای نظامی نمی‌دانست (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۸۵)، اما تأکید بسیاری بر بازسازی ارتش داشت؛ زیرا در

پیشآمد شرایط حاضر (مستعمره شدن بخارا) نابسامانی این نهاد نقش تعیین کننده‌ای داشت. او می‌گفت یراق خود دشمن (یعنی علم و تکنیک آنها در امور نظامی) را بگیریم و دربرابر خودشان به کار گیریم (Рачьов، 1959: 206).

به اعتقاد دانش، فرارود باید حرکت مدرن خود را با اقتدا به روسیه آغاز می‌کرد (ibid, 159). گویا وی در همین راستا مردم بخارا را به آموختن زبان روسی فراموشاند تا از آن رهگذر با فرهنگ اروپایی و علل پیشرفت اروپاییان آشنا شوند (حائزی، ۱۳۸۷: ۴-۵). این میل دانش به فرنگ و کسب تمدن آنها، با فکر ستی او به عنوان یک مسلمان مؤمن در دایرة اندیشه‌های اسلامی باقی ماند (Рачьов، 1959: 192).

۱-۳-۲-۴. توده‌های مردم

به طور معمول دانش در شرح بحران، به درون قلمرو امارت نظر داشت، اما گاهی نیز دایرة نگاهش را وسیع‌تر می‌کرد و سرزمین‌های اسلامی را مورد توجه قرار می‌داد. در سطحی از آسیب‌شناسی، او نه حاکمان بلکه توده‌های مسلمان را دخیل می‌دانست و می‌گفت: اغواهای شیطانی و کینه‌های نفسانی از حسد و عجب و کبر و بی‌مروتی در میان مسلمانان بیشتر از کفار و مشرکان رواج دارد. همین احوال موجب شده است که دولتهای ابرقدرت، مرتب این یا آن کشور مسلمان را تحت فشار قرار دهند و غصب و ضبط کنند و مردمش را آزار دهند و دارایی آنها را به یغما ببرند. با هر بهانه و وسیله به کشوری مسلمان لشکر می‌کشند و بیشتر کشورهای مسلمان حتی صدا بلند نمی‌کنند، چه رسد به برخاستن و هدایت یکدیگر؛ به همین دلیل در سال‌های اخیر این تاخت و تازها بیشتر شده و به مسلمانان برچسب‌های بافتۀ خویش را می‌زنند. در وقوع وقایع و حوادث گوناگون مسلمانان را گهکار می‌شمارند و غرض‌ورزانه دین مبین اسلام را دین افراطی قلمداد می‌کنند. او درحالی که از روسیه متجاوز اظهار انزعجار می‌کرد، با اطلاق عنوان «روسیه رو سیه» (صدر ضیاء، ۱۳۸۲: ۵۲) موضع صریحی علیه استعمارگران می‌گرفت.

دانش علاوه بر نقد اعتقاد تقليیدی و عدم پیروی از عقل (صدر ضیاء، ۱۳۷۷: ۳۱)، جامعهٔ مستعمره را آبستن مخاطرات اعتقادی برای مردم می‌دانست و معتقد بود که می‌توان با اصلاح احکام دینی، سازگاری بیشتری میان اسلام و شرایط زندگی مردم ایجاد کرد (و

از قبیل همین متهم به کفر شده بود). او درباره علت تأثیف کتاب معیار اسلامی گفته است: زمانه‌ای که او زندگی کرده است، فرق و ادیانی پیدا شده‌اند که به اوضاع داخلی جامعه آسیب جدی وارد کرده‌اند. از این رو، او تصمیم گرفت معیار دینداری در جامعه جدید را به مردم گوشزد کند. مطلوب او این بود که: «هر که خواهد در این رساله بنگرد و دیده و دانسته قدم در مسلک دینداری بگذارد و با این ضابطه کمال و نقص اعتقاد خویش را بفهمد و آنگاه از بدمنتهی و به تدبیغ احتراز کند» (دانش، ۲۰۱۰: ۲۵).

البته مشکلی که در جامعه بخارا وجود داشت این بود که نوشه‌های احمد دانش نمی‌توانست در توده‌های مردم تأثیر داشته باشد؛ زیرا علاوه بر هژمونیک بودن گفتمان علمای سنتی و ضدیت آنها با او، به دلیل نبود چاپخانه، این آثار به صورت گسترده در اختیار عموم قرار نمی‌گرفت. به قول «ملا امان» که از دوستان روش‌فکر صدرالدین عینی بود: «از این حادثه چه فایده که نویسی و نویسی و آن نوشه‌ها را تنها پنج کس، ده کس و نهایت پانزده کس از دوستان نزدیک خوانند و آن کاغذ پارچه‌ها در گوشه‌ای می‌افتد و در آخر خوراک موشان می‌شود» (عنне، ۱۳۶۲: ۵۹۵).

نتیجہ گیری

در تفصیلی که گذشت با نقیبی به حیات اجتماعی و سیاسی احمد دانش، شالوده‌ها و فرایند قوام‌پاری تفکر سیاسی او را بررسی کردیم. توماس اسپریگنز معتقد است برای فهم تفکر سیاسی و منطق عملی یک اندیشمند، باید فرایند پژوهی کرد. به این معنا که با تعریف مراحلی در طی حیات او و یافتن پاسخ آنها، دریافت که چگونه این اندیشه در او بارور شده و ماحصل یافته است. در این فرایند چنین یافتیم که زیست‌بوم ناآرام و پرنش دانش (بخارای سده سیزده قمری) سه مقطع و تجربه مهم را در برمی‌گرفت که طی آن در نهایت او بحران را در جامعه خود دیده و باور کرده بود: مرحله نخست، فعالیت اندیشمندان تاتار در محیط علمی و آموزشی بخارا و آشنایی با نقدهای جدی آنها؛ مقطع دوم، حضور در دربار و درگیری نزدیک با ترتیبات اداره امارت و همراه شدن با هیئت اعزامی به روسيه؛ مقطع سوم، مستعمره شدن امارت بخارا و سفر دوم و سوم به قلمرو امپراتوری روسيه.

طی این فرایند، او انحطاط و بحران راه یافته به وطنش را با همه ابعادش در کرده بود و در جایگاه یک منتقد قرار گرفت. در گام دوم (تشخیص درد)، علت این انحطاط و بحران را در پایین بودن درجه مدنیت، دولتمردان بی کفایت و عالمان دین می دید. این دو تصویر موجب شده بود تا او یک دنیای آرمانی را در آثار خود آرزو کند (تصویر دنیای خیالی؛ گام سوم در منطق عملی اسپریگنز)؛ دنیایی که ساختار سیاسی آن بر نظام پادشاهی عدالت محور استوار است و مردم در آن جایگاه والایی دارند. البته حقیقتی که در آرمان شهر به تصویر کشیده می شود، نسبتی با واقعیت موجود ندارد؛ لذا دانش را که متفکری به شدت واقع گراست، به ارائه راهکاری متفاوت از تصویر خیالی اش سوق می دهد (راه درمان؛ مرحله چهارم در جستار روشی اسپریگنز). او که براساس سنت ایرانی به نوشتن اندرزنامه روی آورده بود، از امیر درخواست کرد که برای حفظ امارت اصلاحات حداقلی را پذیرد و جامعه بخارا نیز برای کسب مدنیت و علوم جدید آماده شود. در نقطه پایانی، امید او مردم بودند؛ به همین دلیل سعی داشت آنها را نیز مورد نقد قرار دهد. اینجا نقطه تکامل اندیشه سیاسی دانش است. درست در همین مقطع است که در قامت یک اندیشمند و متفکر، مرجع روشنفکران زمانه اش و الگویی برای جدیدیان پس از خود می شود. این گروه که آبخشخورهای فکری شان از اندیشه های دانش سیراب گشته بود، جریان قدرتمندی را نیز در دهه بعد رهبری کردند. حاصل بسیار مهم این است که گرچه مجاری فکری دانش با غرب ارتباط یافته بود، اما اندیشه سیاسی او بر بنیان آرمان های شرقی و اسلامی قوام گرفت و گرچه روسیه را به عنوان الگو پذیرفته بود، اما تمامی شاخصه های مطلوب حیات سیاسی و اجتماعی او کاملاً منطبق بر بخارای سنتی مسلمان بود. بنابراین در پاسخ به ابهام پژوهش، این نکته را باید بر مدعاییافراییم که تعلق دانش به عنوان یک اندیشمند سنتی مسلمان به زیست بومی در آستانه انحطاط و برخورد تجربیاتش با تکاپوهای اندیشمندان تاتار، اشغالگری روس ها در ماوراء النهر و شکوه سرزمین آنها، موجب شد تا بدون ساختار شکنی انقلاب گونه و تجاوز از چارچوب های اسلامی، اندیشه سیاسی روشنفکرانه خود را در قالب نصیحت نامه عرضه کند.

منابع و مأخذ

- آتشین جان، بابک (۱۳۸۰)، «دانش بخارائی»، دانشنامه ادب فارسی؛ ادب فارسی در آسیای میانه، به سرپرستی حسن اوشه، ج ۱، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اسپریگنز، توماس (۱۳۷۷)، *نهضه نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجائی، تهران: انتشارات آگاه.
- اشپولر، برتولد و دیگران (۱۳۷۶)، آسیای میانه؛ مجموعه مقالات تاریخی، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- بنیگسن، الکساندر و اندرس ویمبوش (۱۳۷۸)، *صوفیان و کمیسرها: تصوف در اتحاد شوروی*، ترجمه افسانه منفرد، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۷)، *نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۴)، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه فردوسی مشهد.
- داش، احمد (۱۹۶۰)، *مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتیه*، به تصحیح و کوشش عبدالغنى میرزا یاف، استالین آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.
- (۱۹۸۸)، *نوار الواقعی*، دوشنبه، نشر داش (نسخه سیریلیک).
- (۲۰۱۰)، *معیارالتین*، به کوشش علی قل دیوان قلوف و نصرت الله ذاکروف، دوشنبه: ارگرف(نسخه سیریلیک).
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۸۷)، *جنشی جدیدیه در تاتارستان*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (زمستان ۱۳۸۶)، *عباس‌میرزا، نخستین معمار (بنای نظام جدیدی) در ایران معاصر*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۸، ش ۵، صص ۷۹-۱۱۱.
- سید بلجوانی، محمدعلی بن محمد (۱۳۸۴)، *تاریخ نافع*، به کوشش احرار مختاروف، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- صدر ضیاء، شریف جان مخدوم (۱۳۸۲)، *روزنامه صدر ضیاء، وقایع‌نگاری تحولات سیاسی و اجتماعی بخارای شریف*، تحقیق و پژوهش محمد جان شکوری بخارایی، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی.
- (۱۳۸۰)، *تنزکار اشعار (شرح حال برخی از شاعران معاصر تاجیکستان و نمونه‌هایی از شعر آنان)*، به کوشش محمد جان شکوری بخارایی، به تصحیح سحاب الدین صدیق، تهران: سروش.
- (۱۳۷۷)، *نوار ضیائیه*، به کوشش میرزا شکورزاده، سروش: تهران.
- عینی، صدرالدین (۱۳۶۲)، *یادداشتها (دوره کامل پنج جلدی)*، به کوشش علی اکبرسعیدی سیرجانی،

- تهران: نشر آکادمی.
- (۱۳۸۱)، *تاریخ انقلاب فکری در بخارا*، با مقدمه کمال الدین صدرالدین زاده عینی، تهران: سروش.
- (۱۹۸۱)، *تاریخ امیران منغولیه بخارا، به کوشش کمال عینی، دوشنیه: عرفان (نسخه سیریلیک)*.
- غوراف، باباجان، (۱۹۹۷)، *تاجیکستان، دوشنیه: عرفان*.
- فطرت، عبدالرئوف (۱۳۹۰)، *بیانات سیاح هنایی، تهران: نشر شهریاران*.
- فرمهینی فراهانی، محمدحسین (۱۳۸۶)، *زمینه پیدایش نوگرایی در قرن نوزدهم، تهران: اوستا*.
- مرشدلو، جواد (۱۳۹۴)، *روشنفکری، دانشنامه جهان اسلام*, ج ۲۰، تهران: بنیاد دائمۀ المعارف اسلامی.
- مسلمانیان قبادیانی، رحیم (۱۳۸۳)، *ستاره‌های پامیر، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی*.
- معتمدنژاد، کاظم (۱۳۹۰)، *مطبوعات در آسیای مرکزی (تحولات روزنامه‌نگاری در دوره تجدددخواهی اشترآک گرایی و استقلال جویی)*، تهران: نشر علم.
- منوچهری، عباس (۱۳۹۷)، *پارادایم نصیحت، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام*.
- Khalid, Adeeb (2003), *The Politics Of Muslim Cultural Reform, Jadidism In Central Asia*, University Of California Press.
 - Becker, Seymour (2004), *Russians protectorates in Central Asia (Bukhara and Khiva 1865-1924)*, London and New York: Routledge Curzon.
 - Рачъов, Зариф (1959), *Аз таърихи Афкори Чамъияти-сиёсии халки тоҷик дар нимаи дӯйуми асри XIX ва аввали асри XX*, нашриёт давлатии Тоҷикистон, сталиноъод.